

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که به مناسبت اینکه مرحوم نائینی در اینجا مطالبی فرمودند راجع به اینکه آیا می شود نائب بگیرد یا نه استنابت بکند یا نه یا تبرع هم اصل لفظی را فرمودند که ما توضیحش را عرض کردیم احتیاج به این اصول لفظی که ایشان فرمودند ندارد و سر مطلب را عرض کردیم که از راه دیگری ما وارد شدیم و هم اصل عملی در اصل عملی فرمود اگر شک بکنید در تعیین و تخییر یقدم ما فیه احتمال التعیین اصطلاحشان این است دیگر ، عرض کردم گاهی به این می گوید اصالة الاشتغال جاری می شود مرادشان از اصالة الاشتغال یعنی تعیین و مرادشان از اصالظ البرائة یعنی تخییر چون تعیین قید زائدی است شک در قید زائد بکنیم اصل برائت است لذا برائت مساوی است با تخییر اشتغال هم به این معنا که اگر این را معینا انجام بدهد قطعا ذمه اش فارغ می شود و اگر آن فرد دیگر انجام بدهد شک دارد پس قاعدهی اشتغال جاری می شود و طبق قاعدهی اشتغال ایشان ما فیه احتمال التعیین را بیاورد .

و اما اگر در مساله ی تبرع بود دوران امر بین اشتراط و اطلاق است و در اینجا باز هم قبول کردند که به فعل متبرع ساقط نمی شود چون شک در سقوط است عرض کنم این خلاصه ی کلمات مرحوم نائینی است .

من عرض کردم که حالا به یک مناسبت که اینجا مطرح شد و چون این بحث اصول عملیه یک بحثی است که در کتب اصول متاخر شیعه یعنی بعد از وحید بهبهانی خیلی انصافا رویش کار کردند و سر اینکه ما در اینجا از آنها جدا شدیم از اهل سنت اینها این اصول عملیه را تقریبا امور واقعی می دانستند، این خودش یک مطلبی است که خیلی آثار دارد در اصول .

مثلا فرض کنید استصحاب را یک امر واقعی می دانستند به این معنا که اگر یک حالت سابقه ای بود ما مثلا به قول امروزی ها بحث آماری کردیم ۸۰ درصد ۸۵ درصد باقی بودند پس نتیجه می گیرند همین آماری که به اصطلاح الان متعارف است ۸۵ درصد از این مواردی که یقین سابق هست باقی است این را به اصطلاح اماره حساب می کردند مشهور است بین اهل سنت و لذا آثار اماره

اینکه مثلا دارند در اینجا مثلا استصحاب معارض است با فلان روایت این نکته اش این بود که استصحاب در رتبه ی روایت بود معارض می گرفتند ، از زمان وحید بهبهانی به این طرف اینها دیگر شرح دادند که استصحاب اصول عملیه هستند و استصحاب در رتبه ی امارات

نیست البته اینکه غالبا شیء باقی است اینکه نمی شود انکار کرد جای انکار نیست . اما این نکته‌ی حجیت استصحاب این است یا نه آن بحث دیگری است .

علی ای حال راجع به استصحاب امر واقعی می دانستند و این امر واقعی آثار دیگری هم دارد چون نمی خواهیم وارد بحث استصحاب بشویم فعلا وارد این قسمت نمی شویم فقط اشاره ای کردیم البته در میان معاصرین ما هم آقای خوئی قدس الله سره خلافا للمشهور ایشان هم قائلند که استصحاب اماره است لکن نه اماره ای که جهت کاشفیت داشته باشد چون اماره را فرق گذاشتند اماراتی که جهت کاشفیت دارند مثل خبر واحد و اماراتی که جهت کاشفیت ندارند مثل استصحاب یک نوع ظن به بقاء هست اماره را یعنی به معنای ظن گرفتند یک نوع ظن به بقاء هست لکن کاشفیت ندارد و لذا مثبتاتش هم حجت نگرفتند آقای خوئی از این راه وارد شدند .

البته در میان اصولیین مکتب متاخر شیعه شاذ است این رأی شاذ است اما دارند ایشان این عقیده را دارند که جزو امارات است اماراتی که به قول خودشان جنبه‌ی حکایت ندارند .

یکی از حضار : معارض با روایت می شود از نظر اصولی وقتی اماره دانستند ؟

آیت الله مددی : نه دیگر چون جنبه‌ی حکایت ندارد روایت چون جنبه‌ی حکایت دارد چون امارات جنبه‌ی حکایت دارد دیگر تعارض مطرح نمی شود .

یکی از حضار : فقط اسمش را عوض کردند .

آیت الله مددی : اسمش نیست آثار دارد .

یکی از حضار : با اصل محرزی که با آن صدق می کند

آیت الله مددی : آقایان اصل محرز ، یک اصطلاح دیگری هم دارند که امارات عرش الاصول و فرش الامارات ، استصحاب عرش الاصول و فرش الامارات از اصول بالاتر از امارات پایین تر است ، عرش الاصول و فرش الامارات .

علی ای حال عرض کردیم من این را شاید در این بحث ها تا حالا کمتر در این بحث جدید لکن سابقا زیاد عرض کردیم اصولا ، اصولا عرض می کنم این را دقت بکنید اصول عملیه در زندگی ما هست نقش دارند در قوانین دارای نقش هستند لکن اصول عملیه غالبا به یک عناوینی است مثلا اصالة الطهارة ، اصالة سوق مسلم ، قاعده‌ی ید یعنی اصول عملیه نکته اش این است می خواهد یک اثری را بار کند و

این نکته مثلاً می‌خواهد بگوید مزکی است من باب مثال این از چه جهت می‌گوید مزکی است چون می‌گوید از دست مسلمان گرفتم ببینید لحاظ می‌کند شما از دست مسلمان گرفتید به لحاظ اینکه از دست مسلمان گرفتید پس مزکی است ، فرض کنید قاعده‌ی فراق ، قاعده‌ی تجاوز در قاعده‌ی تجاوز شما در سجده شک می‌کنید رکوع انجام دادید یا نه ، قاعده‌ی تجاوز می‌گوید رکوع انجام دادید چرا نظرش این طوری است می‌گوید شما که در حال نماز هستید می‌گوید مسلم ، نماز هم که ترتیب دارد بدون ترتیب نمی‌شود ، بعد از قیام رکوع است بعد از رکوع سجود است قیام را هم که می‌دانستید انجام دادید سجود را هم که الان دارید انجام می‌دهید این وسط چه می‌ماند رکوع می‌ماند دیگر قاعدتا نکته‌ی شک نکته‌ی رکوع است چون شما دارید این عمل را انجام می‌دهید که قبلش هم ترتیب هست قبلش هم انجام دادید بعدش هم که دارید انجام می‌دهید پس این وسط را انجام دادید این می‌شود قاعده‌ی تجاوز ، قاعده‌ی تجاوز معنایش همین است دیگر یعنی می‌آید نگاه می‌کند یک چیزی را و آن که نکته‌ی مورد شک است .

و لذا ما عرض کردیم ضابطه‌ی کلی در اصول تعامل با صور ذهنیه است این تعامل با صور ذهنیه یعنی این یعنی در ذهن شما چه هست نماز ، شما در نماز ، در ذهن شما هست که نماز ترتیب دارد ، در ذهن شما هست که قبل از رکوع انجام دادید ، در ذهن شما هست که بعد از رکوع را انجام دادید چه چیزی را می‌خواهد اثبات کند ؟ نقطه‌ی شک این ما بین قیام و رکوع است .

یعنی می‌تواند با مجموعه‌ی این صور ذهنی که در حال نماز هستید نماز می‌خوانید نماز ترتیب دارد نمی‌دانم دقت کردید چه شد با مجموعه‌ی این صور ذهنی می‌گوید پس شما رکوع را انجام دادید .

و لذا در باب روایات قاعده‌ی تجاوز فقط یک روایت واحده داریم متأسفانه بلی قد رکعت می‌گوید من شک می‌کنم حضرت می‌فرماید بلی قد رکعت ، این بلی قد رکعت این تنزیل است چون او شک دارد در رکوع چطور ما بگوییم بلی قد رکعت می‌گوید حالا که تو قبلش و بعدش را اینها را انجام دادی و روشن است پس بنا بگذار که این وسط را هم انجام دادی رکوع را هم انجام دادی دقت می‌کنید ؟

یا قاعده‌ی سوق مسلم یا قاعده‌ی ید طبیعتاً اصول عملیه از این سنخ هستند طبیعتاً یا طهارت اصالة الطهارة اصالة الاباحة طبیعت اصول روی این جهت است مثلاً حتی اصالة العدم چرا اصالة العدم اصطلاحشان این است که اگر امری ممکن بود اگر شک کردیم اصل عدمش است امر ممکن ها واجبات نه ، عرض کنم که اگر شک کردیم اصل عدمش است و توضیحاً عرض کردیم شاید بعضی ها به ذهنشان برسد که اصل عدم یعنی نیست در واقع نبوده است مثلاً شک می‌کنیم زید ازدواج کرده است داریم می‌گوییم اصل عدم ازدواج است چون

ازدواج امر حادثی است پیدا شده یا نه اصل عدم است و توضیحا عرض کردیم چنین اصلی که بگوید اصل این است که در واقع آن شیء نیست نداریم اصالة العدم به این معناست ، دقت می کنید ؟ اصالة العدم که در واقع نیست .

مرحوم نائینی در این رساله ی لباس مشکوک یک فرضی می کند یک سوال جوابی می کند بله خیلی علمی نیست نه سوالش نه جوابش علی ای حال اصالة العدم به معنای ، لکن بعید نیست که بعضی از مثلاً اصولیین اهل سنت اصالة العدم را به معنای عدم واقعی لذا عرض کردیم مراد از اصالة العدم عدم علمی است نه عدم واقعی است شما نمی توانید ، تعامل با صور ذهنیه است نه تعامل با واقع ، شما در ذهنتان نیست که زید ازدواج کرده باشد و امر ممکن است این را بنا بر این می گذارید که ازدواج نکرده است لکن ازدواج نکرده ظاهراً علماً نه ازدواج نکرده واقعا و حقیقتاً ، مراد از اصالة العدم ، اصالة العدم علماً دقت می کنید .

لذا خوب دقت کنید اصول غالباً یک نکته ای را می خواهد اثبات کند یا ملکیت است یا طهارت است یا سوق مسلم است تزکیه است از این جور مواردی که هست اما تنها یک اصل داریم که یک عنوان واحدی را نمی خواهد اثبات بکند این دیگر استصحاب است ، این دیگر تعبیر بنده است همیشه عرض می کنم استصحاب جزو اصول سحر آمیز است که نمی دانند چه کارش بکنند این که یک کسی این طرف رفته یک کسی آن طرف رفته این به خاطر سحر آمیز بودن استصحاب است . چون در استصحاب هیچ عنوان نیست فقط یقین سابق است ، ممکن است یقین سابق شما طهارت باشد ممکن است یقین سابق شما نجاست باشد ممکن است یقین سابق شما ازدواج باشد ممکن است یقین ثابت شما عدم ازدواج باشد دقت می کنید ، اگر دقت کنید .

یقین سابق شما مزکی باشد مثلاً مزکی نبوده یقین سابق شما ملک نبوده خوب استصحاب عدم ملک است ، یقین سابق شما ملک نبوده استصحاب ملکیت است ، استصحاب جزو اصول خیلی سحر آمیز است بعضی از اصولیین معارض که سعی کردند اصول را تنقیح بکنند و حرف هایی بزنند در استصحاب هم برای همین گیر کردند این سرش این است در استصحاب خلاف بقیه ی اصول یک امر واحدی را نمی توانیم اثبات کنیم . اصالة الطهارة می گوید طاهر است ، استصحاب گاهی می گوید نجس است ، گاهی می گوید طاهر است ، استصحاب گاهی می گوید ملک است گاهی می گوید ملک نیست یعنی یک چیز واحدی نیست مثل قاعده ی ید نیست .

اصولاً اصول را در زندگی درست کردند عقلاء برای همین کارها طهارت اثبات کنند ملکیت اثبات کنند تزکیه اثبات کنند اصلاً اصول برای این جهت است تشکیل اصول روی این جهت است . در استصحاب چنین جهتی وجود ندارد آن که در استصحاب است حالت سابقه است .

یکی از حضار: مثلاً امتداد دادن یک اثر مثل ایجاد یک اثر مگر نیست؟

آیت الله مددی: می دانم آن اثر واحد نیست این چه نکته‌ای دارد امتداد دادن

و لذا در تفسیر خود استصحاب هم تفسیرهای مختلف آمده سرش همین است، در تفسیر استصحاب عرض کردیم اهل سنت استصحاب را دارند نه اینکه ندارند از قرن همان اول و دوم هم مطرح شده من عرض کردم این را کرارا بعضی از نکات لطیف است در قرن اول در قرن فقهاء این اصول ما به صورت فتوا مطرح شده است بعد از قرن دوم به صورت اصول بحث‌های اصولی را جدا کردند و الا در قرن اول همان فرع فقهی را مطرح می کردند چون قائل به استصحاب بود یا ضدش را می گفتند چون قائل به استصحاب نبود.

و لذا بعدها آمدند گفتند این آقا قائل به استصحاب است چرا چون در این چند تا فرع فقهی طبق حالت سابقه فتوا داد دقت می کنید؟ در قرن اول استصحاب بعنوان مطرح نیست.

در میان اهل سنت استصحاب را زیر مجموعه‌ی یقین لا یزال بالشک در زیر مجموعه‌ی این قرار دادند یقین لا یزال بالشک، لا یزول بالشک هم دارند.

یکی از حضار: به خاطر عقلانی بودنش است؟

آیت الله مددی: بله ادعا دارند.

آن وقت یقین لا یزال بالشک را بعضی‌ها تا ۱۲ قاعده از آن درآوردند یکی اش استصحاب است من چون در مباحث استصحاب اینها را توضیح دادم دیگر حال توضیحش را نداریم بی حال هم که هستیم و یک ۶ - ۵ تا احتمال ما به آن اضافه کردیم مجموعاً ۱۸ - ۱۷ تا احتمال شد. علی ای حال این بحث را مفصل عرض کردیم و در حقیقت هم الان نمی دانم این تعبیر یقین لا یزال بالشک لا یزول بالشک از چه زمانی شروع شد فکر می کنم برای قرن سوم و چهارم باشد فکر می کنم.

اما در میراث‌های ما در بعضی از نسخ از امیرالمؤمنین نقل شده است، در بعضی از نسخ این حدیث اربع مائة که امیرالمؤمنین ۴۰۰ باب از علم را یاد داد البته این ۴۰۰ باب در یک متن کتاب است، این کتابی بوده این الان بین اصحاب ما معروف شده به حدیث اربع مائة چون صدوق در باب اربع مائة آخر کتاب خصال این را آورده معروف شده به اربع مائة.

یک کتابی بوده در اوائل قرن سوم نوشته شده جزو قدمای کتاب‌هایی است که از کلمات امیرالمؤمنین جمع آوری کردند اسم این کتاب آداب امیرالمؤمنین بوده است حالا بعد معروف شده به حدیث اربع مائه نه این جزئی از کتاب آداب امیرالمؤمنین .

به هر حال سابقا هم بعضی از دوستان که می‌آمدند ۱۶ - ۱۵ سال قبل در همین بحث اینها را استخراج کردند به اسم آداب امیرالمؤمنین هم چاپ کردند ، این کتاب نجاشی هم نام می‌برد . این حدیث فعلا به صورت مجموعی در دو مصدر ما موجود است یکی کتاب خصال آخر خصال مرحوم صدوق آن لفظ اربع مائه دارد یکی هم اوائل کتاب تحف العقول نوشته وهی من آداب امیرالمؤمنین نوشته آداب همین درست است تعبیر تحف العقول درست است ، لکن چون خیلی به تحف العقول مراجعه نمی‌کردند بیشتر رفتند روی کلمه‌ی اربع مائه که در کتاب صدوق آمده است .

آن وقت در کتاب صدوق آمده من کان علی یقین فاصابه شک فالیمضی علی یقینه تا اینجا با تحف العقول هم یکی است فان الیقین لا یدفع بالشک آن تعبیر این است ان الیقین لا یدفع بالشک اما در کتاب تحف العقول تعبیر این است فان الیقین لا ینقض بالشک . این لا ینقض الیقین بالشک لا تنقض الیقین بالشک ما برای اولین بار در همین کتاب تحف العقول داریم حالا آیا صدوق عمدا عوض کرده لا تنقض لا ینقض را کرده لا یدفع این را ما الان نمی‌دانیم اما به هر حال صدوق رضوان الله تعالی علیه این عنوان لا ینقض در کتاب ایشان لا یدفع است .

از طرف دیگر هم می‌دانید ما سه تا صحیح زراره داریم صحاح زراره که لا تنقض الیقین بالشک ، این تعبیر لا تنقض الیقین بالشک فقط در صحاح زراره آمده است یعنی در اصحاب امام صادق هیچ یک از اصحاب این متن لا تنقض را نقل نکرده است ما در بحث شناخت متن حدیث این مطلب را توضیح دادیم که بعضی از متون از خصائص یک راوی است روات دیگر آن متن را نقل نکردند این خودش یک بحثی است آیا می‌شود این را قبول کرده یا نه دقت کردید چه شد این چون این بحث‌هایی است که الان نشده ما این را در آنجا اشاره کردیم مثلا لا تنقض الیقین فقط زراره نقل کرده هیچ کسی دیگر نقل نکرده است و مرحوم صدوق هم هر سه حدیث را نقل نکرده است نه اولی نه دومی نه سومی در کتاب من لا یحضر مرحوم صدوق هیچ کدام از این متن‌های لا تنقض را نقل نکرده است .

بله کلینی متن سوم را نقل می‌کند شیخ طوسی هم هر سه را نقل می‌کند ، صدوق هم دومی را در علل الشرایع نقل می‌کند ، نقل نمی‌کند در خود متن کتاب فقیه نقل نمی‌کند علی ای حال اولین کسانی که ما در دنیای اسلامی داریم که کلمه‌ی نقض را در یقین به کار بردند که به درد استصحاب می‌خورد که اهل سنت فعلا چون بعضی‌ها می‌گویند شما چرا تاریخ می‌گویید خوب چاره‌ای نیست تا روشن بشود .

بعد هم عرض کردم اینها چون اصول عملیه یک خصلتی دارند چون واقعیت ندارند یعنی چون مفروض این است که مجهول است همان طبق تعبیر جعل می شود به مقداری که عبارت می آید جعلش به مقدار همان است کیفیت جعلش و لذا من همیشه عرض کردم اعتباریات مقام ثبوت و اثباتشان یکی است در اعتباریات شما مقام ثبوت جدا از مقام اثبات ندارید ، همین مثال را من بزنم تا برای شما معلوم بشود که درد دل کجاست .

الان کلمه ی نقض در اینجا مرحوم شیخ از شرح دروس هم نقل می کند از مرحوم آقای خوانساری نقض را به معنای شل کردن گرفته است آیه ی مبارکه هست کالتی نقضت غزلها من بعد قوة مثل زنی که می آید پنبه ها را به هم رشته می کند بعد نخ می شود ، نقضت یعنی بازش می کند شل می شود وقتی سفت است کنده نمی شود وقتی شل شد می شود کنده بشود مرحوم شیخ انصاری لا تنقض الیقین بالشک را به معنای شل کردن به معنای همین آیه ی مبارکه کالتی نقضت غزلها بعد هم خود ایشان نائینی ترتیب اثر می دهند . ببینید همین که نقض را به این معنا می گیرد ترتیب اثر می دهد .

اثرش این است که اگر شک در مقتضی باشد استصحاب جاری نمی شود ، چرا ؟ چون با شک در مقتضی خود یقین شل شده شما شلش نکردید مثلاً یک چراغی روشن بوده نفت درش ریختید روشن بوده سه ساعت است روشن است نمی دانید نفتی که درش ریختید برای دو ساعت است یا چهار ساعت اصلاً نفتش یادتان نمی آید چقدر است ، مرحوم شیخ و اینها می گویند این شک در این استصحاب جاری نمی شود چون اینجا خودش فی نفسه شل شده احتیاج به شل کردن شما ندارد . شما در جایی که می دانید چراغ می تواند ۴ ساعت روشن باشد ۲ ساعت گذشته نمی دانید خاموش شد یا نه یعنی مانعی پیدا شد دقت می کنید ؟ روشن شد چه می خواهیم بگویم ؟

یک دفعه شما می خواهید یقین را شل بکنید شلش نکنید لا تنقض الیقین بالشک که وقتی شل شد قابل بریدن است و لذا الان هم در کلمات آقا ضیاء و مرحوم نائینی و آقای خوئی و همه ی اینها لا تنقض را به معنای همین شل کردن یعنی آن ایجاد گسستگی در ریمان چون ریمان اگر به هم بافته باشد پاره نمی شود ، گسسته شد این پارگی درش معنا دارد .

اما دقت کنید اهل سنت به معنای زوال گرفتن نه به معنی شل کردن ، این توجه نشده است . الیقین لا ینقض بالشک یعنی لا یزال بالشک آنجا بحث است روی زوال این خیلی لطیف است چون این مطالب گفته نشده است نه در زبر اولین و آخرین مجبورم من اینجا به یک مناسبتی اینها را بیان بکنم و این هم در لغت عرب استعمال دارد نقضت الشمس الظل خیلی عجیب است ها اهل سنت نقض را به معنای زوال گرفتند نه به معنای شل کردن ، علمای ما هم توجه نکردند .

در اصطلاح ما لا تنقض ، روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ ببینید فان یقین لا ینقض آن هم شاهد عربی دارد کالتی نقضت غزلها دیگر آیهی قرآن است این هم شاهد عربی دارد نقضت الشمس الظل یعنی خورشید که آمد سایه از بین رفت زائل شد نه اینکه شل شد ، چون خورشید که می‌آید سایه‌ای که بود این سایه از بین رفت نقضت الشمس الظل یعنی سایه از بین رفت مثل اینکه یک کمی وقت دیگر چیز می‌شود برگردیم حالا یکی دو سه تا نکته دارم می‌گویم و الا این بحث‌ها طولانی است بحث‌های شیرینی هم هست .

الیقین لا یزال بالشک را آنها به این معنا گرفتند دقت می‌کنید که یکی اش هم استصحاب است البته چیزهای دیگری هم گرفتند که ظاهرا بی ربط است حالا اصالة الحقيقة را هم از همین راه گرفتند در کتاب الاشباح والنظائر سیوطی نمی‌دانم ده تا ، یازده تا ، دوازده تا اخیرا چون این را من چند دفعه عرض کردم متاسفانه ، متاسفانه باید گفت واقعا خوارج یا اباضیه که فعلا مشهورشان هستند ، خوارج احتمالا دو فرقه ما الان داریم یکی اباضیه که در عمان هستند و شمال آفریقا عده‌ای هستند یکی هم از ازارقه که گفتند شمال آفریقا عده‌ای هستند نمی‌دانم تحقیق وجود اینها را نکردم .

الان خوارج زمان ما اباضیه هستند که البته خوب ملایم هستند رفت و آمد دارند به ایران هم می‌آیند روابطشان هم با ایران خوب است مفتی‌شان قم هم آمده ایران هم آمده است . علی‌ای حال اینها آثار علمی کم دارند اخیرا یک کتابی نوشتند القواعد الفقهية عند الاباضية خوب کتابی است ۴ جلد نوشتند آن هم الیقین لا یزال بالشک دارد نمی‌دانم ۱۲ تا یا ۱۴ تا معنا می‌کند ، آن هم سعی کرده یعنی آنها هم کار علمی‌شان را انصافا شروع کردند یعنی با اینکه سابقه‌ی علمی ندارند اصولا خوارج در دنیای اسلام چون تمام دنیای اسلام را کافر می‌دانستند مسلمان‌ها را کافر می‌دانستند جدا بودند طبیعت الحال از هم جدا بودند این که با هم روابط فرهنگی داشته باشند ندارند .

لذا کتاب‌هایشان هم خیلی همیشه یک جواری است آدم باید یک مدتی با او کار بکند تا با او آشنا باشد مثل اصطلاحات بقیه‌ی ما نیست یا فقهای اهل سنت مثلا خیلی راحت آدم از آنها سر در نمی‌آورد ، کتاب‌های جدیدشان چرا بهتر است کتاب‌های قدیمشان خیلی ابهامات خاص دارد ، حالا من وارد این بحث نشوم که بحث خاصی است .

این کتاب جزو کتاب‌های خوبی است انصافا نوشتند درست است مرد ملا نیست تصادفا در یک جایی در بحث همین استصحاب از کتاب آقای خوئی نقل می‌کند از این کتابی که مرحوم آقای چیز بود در سید نزدیک این مسجد چیز روضه هم داشت آقای کوکی از مبانی الاستنباط ایشان اسم می‌برد شاید خودش هم دقت نکرده که چیست این کتاب ، علی‌ای از عجایب این است که از کتاب آقای خوئی هم نام می‌برد ایشان و این واقعا برای حوزه‌های ما تاسف بار است حوزه‌ها اصلا خبر ندارند .



عرض کردم یک کتابی هست به نام بدایة الرشد ، بدایة المجتهد ونهایة المقتصد برای ابن رشد اندلسی خیلی کتاب خوبی است انصافا با این که نسبتا امهات مسائل فقه را دارد خیلی خوب نوشته است چون من با این کتاب خیلی مانوس بودم از جوانی که در مدرسه بودم با بدایة ابن رشد خیلی بدایة المجتهد ابن رشد خیلی مانوس بودم ایشان مذاهب اربعه را دارد .

یکی از حضار : همان ابن رشد فیلسوف این را نوشته است ؟

آیت الله مددی : بله البته ابن رشد جدش هم قاضی بوده خود ایشان هم قاضی است این ابن رشد نوه است در اصطلاح اهل سنت می نویسند اهل سنت حنفی ، حنفی یعنی نوه ، هم فیلسوف است هم فقیه است هم طب دارد مرد دقیقی است یعنی در فقه از زاویه ی یک فیلسوف وارد شده است خیلی دید بالایی دارد از این جهتش خیلی بله آقا ؟

یکی از حضار : معاملات هم دارد .

آیت الله مددی : در همان فروع است عبادات هم کم دارد امهات را دارد همه ی فروع را ندارد نه اما آن جاهایی که وارد شده قشنگ وارد شده است و می گوید سبب الخلاف خیلی روشن راحت که مثلا در اینجا عده ای به قیاس عمل کردند عده ای به خبر ضعیف عمل کردند خیلی روشن واقعا یک نظر فیلسوفانه به اختلاف فقهاء می کند ، یک کلیات فی الطب هم دارد آن هم همین است شنیدم ترجمه ی به فارسی شده ندیدم من آن هم خیلی کتاب قشنگی است کلیات فی الطب است .

یکی از حضار : ۷ جلد جدید چاپ شده ۶ جلد است حاشیه ی نظرات شیعه هم دارد .

آیت الله مددی : همین را می خواستم بگویم خیلی تعجب آور است اباضی ها این را چاپ کردند یا اباضی ها اختلاف است اینکه به کسره است یا به همزه ، خیلی عجیب است در عمان یک کشوری که جزو خوارجند در ۶ جلد چاپ قدیمش در ۲ جلد یا ۳ جلد من دارم چاپ قدیمش را در آنجا از عجایب این است که چون آن فقط مذاهب اربعه یا مذاهب مشهور دارد اینها در آخرش در هامش کتاب حاشیه ی کتاب هم آراء خودشان را آوردند اباضیه هم امامیه خیلی عجیب است خوارج آراء امامیه را هم آوردند .

می گویم من به بعضی از علماء و فضلاء قم نشان دادم اصلا خبر نداشتند ، که چنین چیزی چاپ شده است من دارم کتاب را خیلی واقعا برای ما جای تاسف است که در آنجا چاپ شده است و در عین حال هم از مصادر گرفته از مسالک شهید ثانی گرفته از حدائق گرفته از جواهر گرفته یعنی از کتاب های امهات مصادر ما گرفته همین متفرقات هم نگرفته است ها ، خیلی عجیب است این خیلی نکته ی غریبی است که در یک کشور خارجی مسلک اباضی کتاب چاپ بشود و واقعا هم چاپ قشنگی هم شده است ما در قم چنین چاپی نداریم هم

چاپش خیلی قشنگ است صفحاتش ، حروفش و مذاهب امامیه هم انصافا از مصادر خیلی مهم نقل می کند این خیلی عجیب است واقعا برای من تعجب آور است و اباضیه را به آن اضافه کرده برای امامیه را هم به آن اضافه کرده است ، در ۶ جلد همان طور که ایشان فرمودند در ۶ جلد چاپ کرده و این واقعا یک نکته ی بسیار عجیبی است .

البته هنوز که هنوز است اینها خیلی در دنیای اسلام جا باز نکردند اباضی ها چون در طول تاریخ به عنوان فرقه ی تکفیری شناخته شده بودند هنوز جا باز نکردند مثلا در دنیای مصر شمال آفریقا کشورهای اسلامی هنوز اینها آن طور ، در ایران نسبتا چرا به خاطر قضایای سیاسی هم که بود جایی باز کردند اما اینها هنوز در دنیای اسلام خیلی جا باز نکردند . علی ای حال ایشان هم یقین لا یزال بالشک یا لا یزول یادم رفته است و یک توضیحاتی را در این جهت داده است .

عرض شد به اینکه از بحث خارج شدیم امروز هم از بحث خارج شدیم ، بحث استصحاب یک بحث خاص است ، ببینید عرض کردیم مرحوم شیخ لوحظ فيه الحالة السابقة در استصحاب فرمودند عرض کردیم تمام اصول درش لحاظ هست یک لحاظی درش شده است در باب اصول که شیخ تعارض دارد اهل سنت هم دارند چون اصول را واقعی می دانستند مثلا اصالة البرائة واقعا پاک است واقعا حلال است ببخشید واقعا جایز است در شیعه بعد از آمدن اخباری ها اصالة البرائة شد ظاهرا ، استصحاب شد ظاهرا دقت کردید ، بعد از اینکه اخباری ها آمدند .

لذا اخباری ها گفتند ما در اصول در شبهات موضوعیه استصحاب را قبول می کنیم در شبهات حکمیه قبول نمی کنیم از کجا می توانیم بگوییم حکم سابقا این بوده الان هم واقعا این است خوب دقت کنید ، مثلا زن قبل از این انقطاع دم حرام بود زن حائض ، بعد از انقطاع دم هم حرام است از کجا می توانیم بگوییم این را ما در شبهات حکمیه روشن شد اشکال سر چیست ؟ شبهات حکمیه از کجا می توانید بگویید این حرام است ؟

لذا عرض کردیم این اصول متاخره ی شیعه که از وحید شروع شد آمد گفت آقا ما ظاهرا می گوییم حرام است نه واقعا دیگر معنای اصول شد ظاهری ، در حقیقت این تلنگری که حضرات اخباری ها زدند این منشاء این تحول در اصول شیعه شد و بعدش هم استصحاب را حتی عرض کردم مرحوم شیخ طوسی که قائل به استصحاب است استصحاب روی قواعد درست می کردند اخباری ها هم اشکال می کردند می گفتند ما ماموریم به رجوع به اهل بیت قواعد چرا درست کردند ؟

و حید بهبهانی این کار دوم را هم انجام داد استصحاب را از لا تنقض درآورد یعنی کار دومی را که وحید بهبهانی انجام داد برائت را از رفع عن امتی ما لا یعلمون درآورد ، تا قبل از او در اصول شیعه و در اصول اهل سنت این مباحث اصولی را طبق قاعده در می آوردند . کار مهمی را که وحید انجام داد اینها را از روایات در آورد .

لذا الان بحث روایات در باب استحباب نزد ما خیلی بحث سنگینی است البته نزد اهل سنت هم هست به این سنگینی ما نیست چون نزد اهل سنت حکم هست یکی اینکه در حال نماز شک بکند که حدیثی از او صادر شده اینها از پیغمبر نقل کردند بنا بر طهارت بگذارد و این شیطان وسوسه می کند و الی آخره .

لکن این در خصوص آنجا لا تنقض هم ندارد یکی هم در شک در عدد رکعات آنها دو تا روایت دارند در استحباب کلا دو روایت دارند لکن ببینید اصول اهل سنت چطوری شد آن روایت حکم است اگر شک کردی مثلاً شما بنا بر طهارت بگذارید . از مثل مالک نقل شده اگر شما شک کردی در حدیث در مثل صلاة بنای به طهارت بگیر اما خارج از نماز برو وضوء بگیر اگر شک کردی ، دقت کنید . چون لا صلاة الا بطهور باید احراز طهارت بکند پس آن روایت خاص در مورد حکم است ، لکن مشهور علمایشان از نماز خارج شدند.

دو از آن شک در حدیث هم خارج شدند کم کم از شک در حدیث و طهارت خارج شدند شک در ملکیت کردیم فلان ، خارج شدند روایت یکی است ها لا تنقض هم درش ندارد که حالا مثلاً مثل اصحاب ما باشد دیگر کم کم حساب کنید آن روایت کجا بود تا رسید به احکام کلیه الهیه آنهایی که قائل به احکام کلی الهی شدند آن استصحاب را از اینجا گرفتند خوب طبعاً شیعه موافق نبود اصلاً این روش استدلال باطل بود که بیاورد از یک روایتی که در باب شک در حدیث در نماز است یک دفعه بروند مثلاً زنی که انقطاع دم شده حرام است یا نه این هم استصحاب بقاء حرمت بکند خوب طبیعتاً خیلی فاصله اش زیاد بود . دیگر وقت خیلی گذشته دیگر آقایان را خیلی اذیت نکنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین